

مقدمه

بحث درباره ادامه علت‌های رویارویی کوفیان و کسانی که در کربلا در مقابل امام حسین علیه السلام صفاتی ایجاد نمودند، بود. یعنی اینکه چه عوامل و ریشه‌هایی موجب این صفاتی عظیم در مقابل امام حسین علیه السلام شد؟ چرا بعضی‌ها به سادگی دعوتشان را فراموش کردند؟ چرا با توجه به اطلاعی که از طریق نامه، گفتار، پیک و نیز از طریق حرکت امام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا پیدا شد، افراد کمی امام را یاری کردند؟

عامل دیگری که بسیار قابل توجه است، نفاق است، نفاق و منافق یکی از خطراتی است که در هر زمانی می‌تواند جامعه را به انزوا بکشاند و جامعه را دچار بحران کند. نفاق در بستر جامعه دینی شکل گرفته و در جامعه کفر شکل نمی‌گیرد؛ چون کفر است. در مکه تا وقتی پیغمبر آمد، نفاق وجود نداشت؛ اما در مدینه نفاق وجود داشت. پیچکی که دور درخت می‌پیچد، هیچ وقت و در بیابان خشک نمی‌روید؛ چون جایی که دورش پیچد، وجود ندارد در جایی می‌روید که درخت باشد، اگر دور گلی بپیچد، آن را خشک می‌کند. نفاق در جامعه دینی شکل می‌گیرد؛ چون منافق می‌خواهد خودش را در قالب دین و دینداران جا بزند؛

نفاق؛ دومین علت رویارویی در کربلا

بنابراین نفاق همیشه در بستر جامعه دیندار و جامعه‌ای که اعتقادات مذهبی دارد، خود را عرضه می‌کند.

نگرانی پیامبر از منافقین

امیرالمؤمنین در نامه ۲۷ نهج‌البلاغه که به محمدابن‌ابی‌بکر نوشته است، می‌فرماید:

پیغمبر گرامی اسلام به من فرمودند: یاعلی! «إِنِّي لَ أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَا الْمُشْرِكُ فَيَقْعُدُ اللَّهُ بِشَرْكِهِ»؛ من نه از مؤمن بر امّتی خوف دارم و نه از مشرک؛ چون مؤمن تعهد دارد و مشرک به واسطه شرکش از بین می‌رود. «وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ»؛ من از چیزی که بر امّتی می‌ترسم، منافق است؛ چون نه مثل مؤمن، اعتقادش قوی است و نه مثل مشرک، با صراحة انکار می‌کند. به گونه‌ای عمل می‌کند که عوام‌فریبی می‌کند و انسان‌های نادان را دنبال خودش می‌کشد.

ویژگی منافقین مقابل پیامبر

قرآن کریم به پیغمبر می‌فرماید:

«تو با دو دسته منافق مواجه بودی، یک عده منافق‌هایی که بیرون از مدینه بودند **﴿وَمِنْ حَوْلَكُمْ﴾**: منافقان، افرادی بودند که در

مدينه نبودند، خارج از مدينه بودند؛ اما پیغمبر: «وَمِنْ أَهْلِ
الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ»؛ در مرکز اسلام و در مدينه منافق
وجود دارد «لَا تَعْلَمُهُمْ»؛ پیغمبر تو هم آنان را نمی‌شناسی! از
نظر ظاهري خيلي عجیب است. علم غیب پیغمبر و اطلاعات
غیرعادی يك بحث دیگر است. «نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»، ما آنها را
می‌شناسیم و ای پیغمبر! ما آنان را دو عذاب
می‌کنیم؛ «مَرَّتَيْنِ»!^۱ چرا؟ چون اینها هم منافقاند، هم خودشان را
در مرکز مدينه بین مسلمان‌ها مخفی کرده‌اند، خطر اینها بیشتر
است. آیات زیادی در قرآن درباره نفاق آمده، برای اینکه خطر
نفاق به گونه‌ای است که در هر زمانی ممکن است.

نفاق عبدالله ابن ابی

عبدالله ابن ابی يك انسان منافق و از رؤسای منافقین است، نوشته‌اند بین
شخصی از مهاجرین و انصار بر سر برداشتن آب از چاه اختلاف پیش آمد،
مهاجری به صورت این شخص انصاری يك سیلی زد، عبدالله ابن ابی منافق
گفت: اکنون کار مردم مسلمان مکه به جایی رسیده است که با ما درگیر
می‌شوند، اگر به مدينه برسیم، همه آنها را از مدينه بیرون می‌کنیم؛ «لَئِنْ رَجَعْنَا
إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»^۲؛ زید بن ارقم که يك بچه هفت، هشت

۱ . توبه: ۱۰۱

۲ . همان.

ساله بود، این سخنان را شنید، نزد پیغمبر آمد، جریان را گفت، پیامبر، عبدالله ابن ابی را احضار کرد، فرمود: تو این حرف را زدی؟ گفت: حرف من را که آدم بزرگی هستم، قبول نمی‌کنید، حرف این بچه را قبول می‌کنید؟! پیامبر دیدند ممکن است درگیری بیشتر شود، فرمودند: حرکت کنید.

ظاهر قضیه این بود که عبدالله ابن ابی فکر کرد که شاید حضرت به نفع او رأی دهد. زیدین ارقم خیلی ناراحت شد. وقتی مدینه رسیدند، زید ابن ارقم به خانه رفت، در را به روی خودش بست، گفت من از خانه بیرون نمی‌آیم، من دروغ نگفتم و حقیقت را گفتم. اتفاقاً آیه هشتم سوره منافقون نازل شد: پیغمبر! زید درست می‌گوید، عبدالله ابن ابی گفت: «أَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ؟»؛ اگر ما به مدینه برگردیم «لَيُخْرِجَنَّ الْأَعْزَّ مِنْهَا الْأَذْلَّ»؛ آنها را بیرون می‌کنیم. پیغمبر فرمود: به زید ابن ارقم بگویید بیاید. وقتی آمد به او فرمود: ناراحت نباش، خدا تو را تصدیق کرد. [بالاترین تصدیق این است که خدا انسان را تصدیق کند]. بعد هم پسر عبدالله ابن ابی گفت: اجازه می‌دهید من با پدرم برخورد کنم؟ پیغمبر فرمود: نه، با او مدارا کن. البته بعد از نزول این آیه او خیلی زنده نماند و مُرد!

بعد از پیغمبر اکرم این جریان نفاق به شکل‌های مختلف شروع شد. همان گونه که بیان شد منافق، خودش را در هر زمانی با نوع جریانات تطبیق می‌دهد؛ در صفين قرآن را بالای نیزه می‌بردند، در شهادت عمار یاسر ورق را بر می‌گردانند و امیر المؤمنین را مقصراً جلوه می‌دهند و در قضیه صلح امام حسن علیه السلام، با خریدن فرماندهان.

نفاق عمر سعد و یزیدیان

در کربلا هم مردمی که آمده بودند، عده‌ای از آنان را به نام دین به آنجا کشیده بودند، عمر سعد می‌گفت: یا «خیل‌الله»، ای لشکر خدا، لشکر خود را «خیل‌الله» می‌نامید.

لشکر خدا، حسین را بکشید، بهشت در انتظار شماست، بهشت پاداش شماست. امام صادق علیه السلام اشک می‌ریخت، می‌فرمود: حسین ما را به اسم دین کشتنند. وقتی سر از بدن اباعبدالله جدا شد، صدای الله اکبر لشکر دشمن بلند شد.

جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَابْنَ بَنْتِ مُحَمَّدٍ
قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولاً

فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَالْتَّنْزِيلَا
قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَلَمَّا يَرْقُبُوا

وَيَكْرُونَ يَأْنُ قُتْلَتَ وَإِنَّمَا^۱
آنها مصدق «الله اکبر» را کشتنند و «الله اکبر» گفتند. این جریان نفاق است.

امام حسین علیه السلام شب عاشورا یا روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: شمشیرهایی روز عاشورا جلوی ما آمد که قرار بود این شمشیرها از ما حمایت کند، چون نوشته بودند حمایت می‌کنیم. شمشیرهایی علیه ما بیرون آمد که قرار بود این شمشیرها محافظ ما باشد، قرار بود طرفدار ما باشد. نفاق این گونه است. در مجلس، یزید نشسته بود، مردم هم نشسته بودند و آیه قرآن

۱ . بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۱۲۹؛ اللهوف: ص ۱۷۶؛ المناقب: ج ۴، ص ۱۱۷.

می خوانندن: «قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمُلْكُ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ
وَتَنْعِيْلُ الْمُلْكَ مِنْ تَشَاءُ»؛ خدا خواست، ما این طور پیروز
شویم - استناد به جبر - خدا خواست ما پیش ببریم، خدا
خواست حکومت دست ما باشد.

سوء برداشت منافقین از کلمه اصلاحات

جریان نفاق، بسیار خطروناک است. قرآن می فرماید:
﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾؛ به منافقین می گویند فساد نکنید،
مردم و جامعه را به هم نریزید، «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»؛ می گویند چه
کسی گفته ما فاسد هستیم؟ ما مصلحیم، می خواهیم جامعه را درست کرده و آن
را پیش ببریم؛ شعار مصلح بودن متعلق به انبیاست. از هر کس با هر گرایش و
ذهنیتی و در هر شغلی بخواهید اصلاح تعریف کنده، تعریف می کند. اگر به یک
بنّا گفته شود می خواهیم این ساختمان اصلاح شود، چه می گوید؟ می گوید: یعنی
جلوی نمش را بگیرید، دیوارهایش را رنگ کنید، گچ بگیرید. اگر ماشین را به
تعمیرگاه ببریم، بگویید می خواهم این را اصلاح کنید، نمی گویید که چکش بیاورید
تا آن را خراب کنم و از بین ببرم! اینکه اصلاح نیست، باید آن را صاف کاری
کرد، رنگ زد. اگر به یک معلم گفته شود می خواهیم این چهل دانش آموز را
اصلاح کنی، می فهمد یعنی چه؛ یعنی هر نقطه منفی و هر ضعفی دارند، رفع
شود.

معنای واقعی اصلاحات

حضرت شعیب می‌گفت ما برای اصلاحات آمده‌ایم: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا إِصْلَاحًا مَا اسْتَطَعْتُ»؛ هر چقدر بتوانیم تلاش می‌کنیم، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»؛ اگر امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به برادرش محمد حنفیه می‌گوید: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَائِبِ إِصْلَاحٍ»؛ من از خانه بیرون آمدام تا جامعه را اصلاح کنم، یعنی چه؟ یعنی اگر رباخواری بود، او را بردارم، اگر رشوه بود، آن را بردارم، اگر می‌گساری بود، آن را بردارم، اگر حاکم ستمگری چون یزید بود، او را کنار بزنم، اگر احکام و مبانی دینی و سنت پیغمبر زیر و رو شده بود، آنها را احیا کنم، «الا و انَّ السُّنَّةَ قدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبَدْعَةَ قَدْ أُحْيَيَتْ»؛ بدعت‌هایی که به دین اشاعه شده، آنها را حذف کنم، این معنای اصلاح است. قرآن می‌گوید این شعار، شعار پیغمبر و امام است، هدف اسلام است. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا»؛ به منافقین می‌گویند شما دارید فساد می‌کنید و اوضاع را به هم می‌ریزید. ۱۴-۱۵ نفر از اینها در لیله عقبه می‌خواستند پیغمبر را ترور کنند. در بسیاری از جنگ‌ها مثلًاً در جنگ احمد عبدالله ابن ابی سیصد نفر را یک مرتبه از لشکر مسلمانان جدا کرد، - مسلمانان در جنگ احمد هزار نفر بودند او سیصد نفر آنها را جدا کرد - و گفت ما می‌خواهیم از یک جبهه دیگر بجنگیم و همیشه لطمہ زندن و «قَاتُلُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ».

۱. هود: ۸۸

۲. بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۲۹

۳. همان: ص ۳۳۸

پس علت‌های رویارویی با ابا عبدالله؛ نفاق سران، سکوت عوام، نفاق سردمداران، دنباله‌روی مقدس مابان، نفاق آگاهانه و عالمانه تصمیم‌گیران و دنباله‌روی ناآگاهانه و جاهلانه مردم بود. این کار باعث شد که به سادگی لشکر کفر را لشکر خدا حساب کنند، برای کشتن امام حسین علیه السلام بشارت به بهشت بدهند، با شهادت امام «الله اکبر» بگویند، در مجلس یزید قرآن بخوانند و در صبح جمعه، خطیب یزید بلند شود به منبر برود و اعمال و کارهای یزید را توجیه کند.

علامت‌های نفاق

نفاق، خطر بسیار حساسی است و نشانه‌هایی دارد. ممکن است گاهی متوجه نباشیم و به علامت‌های آن مبتلا شویم، آن وقت اگر کسی به ما بگوید منافق، ناراحت می‌شویم؛ ولی نفاق علامت‌هایی دارد .
رسول خدا فرمود:

سه چیز اگر در کسی وجود داشته باشد، منافق است؛ **«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا»**. حالا ممکن است منافق اعتقادی نباشد، منافق اخلاقی، اجتماعی باشد و خودش هم متوجه نفاقش نباشد. **«وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ»**؛ هر چند نماز بخواند، روزه بگیرد و بگوید من مسلمانم، او منافق است.

۱- خلف و عده

یک نشانه این است که فرمود: **«إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ»**، منافق پیمان‌شکن است؛ یعنی وقتی قول می‌دهد، بدقولی می‌کند؛ پیمان می‌بندد، وفای به عهد ندارد. شخصی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: یا بن رسول الله! خلاصه دین را برای

من بگویید؛ «أَخْرِنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ»؛ او می‌خواست کلیت و رئوس مطالibus را بداند. امام سجاد علیه السلام فرمود: خلاصه دین سه کلمه است: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْوَقَاءُ بِالْعَهْدِ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ»^۱؛ این است که انسان سخن حق بگوید و وفای به عهد و پیمان داشته باشد و عادلانه حکم کند و نظر بدهد. پس خلاصه دین این سه محور است: عدالت‌مداری، حق‌مداری و وفای به عهد و پیمان.

أنواع عهـد و پـیمان هـا

ما چند نوع عهد داریم: عهد با خدا ، یک عهد با امام معصوم داریم، عهد با عالم، رهبر و ولی فقیه، عهد با مرجع تقليید ، عهد با پدر و مادر، و عهد و پیمانی که با دوستمان داریم، این‌ها مصدق عهد و پیمان است. خداوند می‌فرماید: من فردای قیامت، سایه رحمتم را بر سر چند گروه قرار می‌دهم؛ جوانی که در جوانی بندگی کند؛ «شَابٌ نَّشَأَ فِي عِبَادَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ»^۲؛ اگر جوانی نگاهش به نامحرم افتاد، - خدا در قرآن می‌گوید به نامحرم نگاه نکنید،- و چشمش را به خاطر خدا بر هم گذاشت، این وفای عهد با خداست. اگر ندای حرام را شنید، لقمه حرامی را دید، صدای حرامی را شنید، صحنه حرامی را دید با اینکه توانش را هم دارد و می‌تواند گناه کند؛ اما گفت خدای، تو در سوره یاسین در قرآن گفتی: «إِنَّمَا أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنَّ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^۳؛ ای انسان‌ها شما با من پیمانی دارید، روزی که به دنیا آمدید در گوشتان اذان گفتند، بالغ شدید، مسلمانید، نماز

۱. مستدرک: ج ۱۱، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار: ص ۷۲، ص ۲۶؛ الخصال: ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. وسائل الشیعه: ج ۵، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار: ج ۲۶، ص ۴۶۱؛ الخصال: ج ۲، ص ۳۴۲.

۳. یس: ۶۰.

خواندید، فطرت پاک دارید؛ مگر با خدا پیمان ندارید که دنبال شیطان نروید؟ پس نگاه نکن، گوش نده، دست به طرف لقمه حرام دراز نکن. حرکت‌های گناه‌آمیز را انجام نده. اگر ما یک آدم عادی دنبالمان کند، بعضی از کارها را انجام نمی‌دهیم، عهد و پیمان با خدا که جای خود دارد.

داستان‌ها و شواهدی درباره عهد و پیمان

مورد اول: جوانی که مبتلا به گناهی بود، خدمت امام صادق علیه السلام آمد. آقا وجودانش را بیدار کرد. - انسان بعضی از کارها را به خاطر خفته‌بودن وجودانش انجام می‌دهد - به او فرمود: اگر یک بچه‌ای تو را بینند، آیا این گناه را انجام می‌دهی؟ - انسان خیلی از کارها را اگر یک بچه ببیند انجام نمی‌دهد. اگر یک پلیس ایستاده باشد، جای نامناسب پارک نمی‌کند، خیابان یک‌طرفه را نمی‌رود. انسان گاهی به خاطر وجود یک ناظر، قوانین را رعایت می‌کند و خلافش را کنار می‌گذارد. - چرا؟ قرآن می‌گوید: **إِنَّمَا تَنْهَاكُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ**؟ بعضی‌ها از مردم می‌ترسند؛ اما از خدا نمی‌ترسند. گفت: نه آقا، خجالت می‌کشم. فرمود: پس تو خدا را از یک بچه کمتر فرض کردی؟

در مقامی که کنی قصد گناه
گر کند کودکی از دور نگاه

شم داری، ز گنه در گذری
پرده عصمت خود را ندری

شم بادت که خداوند جهان
که بود واقف اسرار نهان

می‌کند بر تو نظرش بی‌گناه و گاه
تو کنی در نظرش قصد گناه

وفای به عهد مسلم بن عوسجه

مورد دوم: مسلم ابن عوسجه یک پیرمرد است که با حبیب‌ابن‌مظاہر به کربلا آمد. در روز عاشورا مسلم ابن عوسجه زودتر از حبیب شهید شد، با اینکه حبیب او را آورد- ایشان در بازار کوفه می‌رفت، حبیب ابن مظاہر روی شانه‌اش زد و گفت: مسلم بن عوسجه، دنبال چه می‌گردی؟ گفت: رنگ مو، هنا. پرسید: می‌خواهی چه کنی؟ گفت: محاسن سفید شده، می‌خواهم رنگ کنم، گفت بیا برویم، رنگی به این محاسنت بزن که تا تاریخ، تاریخ است بماند. فرزند پیغمبر به کربلا آمده و مستقر شده، بیا برویم به امام حسین علیه السلام ملحق شویم، دنیا را رها کن. حبیب او را برداشت و به کربلا آورد. مسلم ابن عوسجه زودتر از حبیب شهید شد، امام حسین علیه السلام بالای سر او آمد و این آیه را خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبُهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَنَظَّرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۱. بعد حبیب می‌گوید: من به کنار مسلم ابن عوسجه رفتم، امام حسین علیه السلام هم ایستاده بود. گفتم مسلم! من تو را آوردم؛ ولی تو زودتر از من به بهشت رفتی؛ ولی اگر درخواست و وصیتی داری به من بگو. مسلم چشمانش را باز کرد، به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و گفت: «فانی او صیک بهذا و اشار الى الحسين»؛ هر چه توان داری، در حمایت از این آقا دریغ نکن. این را گفت و جان داد.^۲

وفای به عهد سعد بن ربيع

مورد سوم: شخصی می‌گوید: در جنگ احد بالای سر سعد بن ربيع آمد، دیدم دارد در خون خودش می‌غلتد، بدنش پر از خون است و جای شمشیر و نیزه

۱ . احزاب: ۲۳.

۲ . بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۱۹؛ اللهوف: ص ۱۰۲.

روی بدنش است، به او رسیدم، گفتم: «یا سعد أنا رسول الله»؛ من فرستاده پیغمبرم. چشم‌هایش را باز کرد، خیلی خوشحال شد. گفت: مگر پیغمبر زنده است. گفت: آری شکرخدا، تو برای چه آمدی؟ گفتم: پیغمبر مرا فرستاده که آیا تو سفارشی نداری؟ گفت: بله، مبادا عهد و پیمانی که در عقبه با پیامبر بستید، فراموش کنید. مبادا تا شما زنده هستید، به پیغمبر گرامی اسلام ضربه و لطمہ‌ای وارد شود. تو را درباره رسول‌الله سفارش می‌کنم. این را گفت و جان داد.^۱ به این وفای به عهد می‌گویند، به این وفای به پیمان با امام می‌گویند.

کسانی هم نامه نوشتند و امام را دعوت کردند؛ اما وقتی امام از آنها خواست که بیایند، نیامدند. توفیق، رفیقی است که به هر کس ندهندش. چطور می‌شود بعضی‌ها این گونه توفیق پیدا می‌کنند که در کنار ابا عبدالله، کنار پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌مانند و جان می‌دهند!

وفای به عهد یاران علی در جمل

مورد چهارم: وقتی ابن‌سوهان در جنگ جمل بر زمین افتاد، امیرالمؤمنین بالای سرش آمد و فرمود: زید سفارشی نداری؟ گفت: یا امیرالمؤمنین، سفارش‌م این است که این خون‌ها را از روی چهره من پاک نکنید تا علامت این باشد که من به عهدم با شما عمل کردم.^۲ پای عهدم با شما ایستادم و زیر قولم نزدم. به این عهد با امام می‌گویند. حالا ما چگونه سر پیمانمان با امام زمانمان هستیم؟ این قدر می‌گوییم یابن‌الحسن، یابن‌الحسن، و اظهار ارادت می‌کنیم، همهٔ ما می‌دانیم که پنج‌شنبه و دوشنبه پرونده‌های ما را خدمت امام زمان می‌برند، در این مورد روایت داریم. همهٔ ما می‌دانیم که در پایان هر ماه، نامه‌های اعمال ما را

۱. پیغمبر و یاران: ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. شاگردان مکتب ائمه: ج ۲، ص ۲۲۴.

به دست امام زمان می‌دهند. حالا واقعاً چقدر عملکردهای ما با رضایت آن حضرت منطبق است؟

۲. خیانت در امانت

پیغمبر ﷺ فرمود:

«وَإِذَا أُوتُمْنَ خَانَ»؛ منافق به امانت خیانت می‌کند. وقتی امانتی به

او سپرده می‌شود، امانت‌دار نیست. حالا امانت چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَهٖ وَلَكِنَّهُ فِي عُتْقِكَ أَمَانَهُ»؛ هر کدام

هر مسئولیتی دارید؛ طعمه نیست، در گردن تو امانت است.

خوشا به حال آن مسئولی که خودش را با این کلام امیرالمؤمنین منطبق کند. امیرالمؤمنینی که وقتی انسان با خودش تنها می‌نشیند و نهج البلاغه را باز می‌کند و به خطبه‌ها و نامه‌هایی که به فرمانداران و مسئولینش نوشته نگاه می‌کند، می‌بیند امیرالمؤمنین چقدر دردمدانه، مشکلات جامعه را نسبت به کارگزارانش و مسئولانی که خدمتگزار بودند، یادآور شده است.

امیرالمؤمنینی که وقتی سوده حمدانی پیش معاویه آمد و درباره او گفت:

صَلَّى اللَّهُ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَهَا قَبْرُ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

قد حَالَفَ الْحَقَّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدْلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَإِلَيْهِ الْإِيمَانُ مَقْرُونًا^۱

۱ . نهج البلاغه: نامه ۵

۲ . بحار الانوار: ج ۴۱، ص ۱۱۹؛ بلاغات النساء: ص ۴۸؛ کشف الغمة: ج ۱، ص ۱۷۴

درود بر آن کسی که وقتی به قبر وارد شد، عدالت هم با او مدفون شد. معاویه گفت: چه کسی را می‌گویی؟ گفت: علی بن ابی طالب. زیارت امین الله، یادگار امام سجاد علیهم السلام است، این زیارت را زمانی امام سجاد علیهم السلام خوانده که قبر امیرالمؤمنین مکشوف نبوده، امام مخفیانه کنار قبر می‌آمد، بالای سر قبر امیرالمؤمنین در بیابان‌ها می‌ایستاد و این زیارت را می‌خواند. در آن زیارت می‌خوانید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»؛ یا علی! تو امانتی، (امین الله)، به تو که امانت خدایی، خیانت شد، امام حسین علیه السلام، امین الله است.

ناهمخوانی سخن با عمل

علامت دیگر نفاق هم این است که فرمود: «وإذا حَدَثَ كَذَبٌ»؛ منافق حرف و عملش دو تاست، سخن که می‌گوید، دروغ می‌گوید. عملکردش با آنچه می‌گوید، تناسب ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ بعضی‌ها وقتی جنگ بدر تمام شد، خیالشان راحت شد که جنگ تمام شده، آمدند و گفتند: یا رسول الله! حیف که ما نبودیم، اگر بودیم جانمان را فدا می‌کردیم، زمانی نگذشت که جنگ احد شروع شد. حضرت فرمود: حالا باید، جنگ جنگ است فرقی نمی‌کند. گفتند: نه، منظور ما جنگ اولی بود، آن چیز دیگری بود. این را گفتند و نیامدند. آیه نازل شد: «لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ چرا حرفی می‌زنید که وفادار نیستید و پای آن نمی‌ایستید؟

۱ . الكافي: ج ۲، ص ۲۹۰؛ وسائل الشيعة: ج ۱۵، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار: ج ۶۹، ص ۱۰۸.

۲ . صف: ۲

خلاصه بحث

پس علامت‌های منافق؛ منافق پیمان‌شکن است، منافق خائن به امانت و سخن و عملش باهم منطبق نیست. قرآن می‌گوید: «غَلِظَ الْقَلْبُ»^۱ است. قساوت دارد، تحت تأثیر واقع نمی‌شود، حرف حق را نمی‌پذیرد. منافق چند چهره عمل می‌کند، از جبهه حق می‌ترسد. منافق در هر زمانی مثل بوقلمون و بلدرچین خودش را با شرایط تطبیق می‌دهد. نفاق در داخل جامعه دینی شکل می‌گیرد و خطر بسیار بزرگی است که جامعه زمان پیغمبر از مدینه به آن مبتلا شد و تا صفین، جمل، نهروان و کربلا ادامه یافت. در کربلا هم به خاطر نفاقی که سران داشتند، لشکریان عادی و عوامی که دنباله‌رو بودند، گول این نفاق را خوردند، کار به آنجا رسید که پسر پیغمبر خدا، حضرت ابا عبدالله را آن‌گونه مظلومانه به شهادت رسانند.

خدایا به عظمت امام حسین علیه السلام قسمت می‌دهیم به همه ما توفیق کسب ایمان، خلوص و توفیق انصباط عمل با گفتارمان را عنایت بفرما.